

ویژه نوزدهم رمضان الکریم
یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۴۰۰

روز شمار مهمان ماه خوب خدا

روز نهم تبرکات

روز شمار مهمان ماه خوب خدا



مرکز تولید محصولات چندرسانه ای فرهنگی
سازمان جهاد دانشگاهی خواجه نصیرالدین طوسی



بازتاب رویداد های معاونت فرهنگی جهاد دانشگاهی



معاونت فرهنگی



رویتاب

روزشمار مهمانان ماه خوب خدا

صاحب امتیاز: اداره کل راهبری امور فرهنگی جهاد دانشگاهی
مدیر مسئول: عادل تقوی
سر دبیر: پویا پایداری
طراح گرافیک: سید علی اکبر عبداللهی
خطاط: استاد سید محمد جاویدان
توصیه های اخلاقی: آیت الله محسن غروی
تفسیر قرآن: پویا پایداری
مروری بر نهج البلاغه: فرزانه بزرگیان
برداشت فلسفی: حمید امیدی
انتخاب اشعار: احمد راهداری
سفر آیینی: رحیم یعقوب زاده، زینب یوسفی، صدرا عمویی
میزان فرمان انسان در روزها: فرزین پور محبی
انجام مصاحبه ها: پوریا جوادی
گردآوری دیدگاه های مخاطبان: ارشیا عبدی
داستان کوتاه: حسین رهاد
معرفی کتاب: بهاره راد
انتخاب موسیقی: سمانه عنبری

نشانی: خیابان انقلاب - خیابان فخر رازی - خیابان شهدای
ژاندارمری شرقی شماره ۷۲

پایگاه اطلاع رسانی:

www.roytab.ir



بازتاب رویدادهای معاونت فرهنگی جهاد دانشگاهی



مرکز تولید محصولات چندرسانه ای فرهنگی
سازمان جهاد دانشگاهی عواید نصرالدین طوسی



معاونت فرهنگی

تیم فنی و پشتیبانی فضای مجازی: امیرحسین اسدی، محمد رضارحمانی

و پوریا جوادی

وَسَهَّلْ سَبِيلِي إِلَى خَيْرِهَا



۱۹
رمضان ۱۴۴۲ قمری
یکشنبه ۱۲ اردیبهشت

فرزانه بزرگیان

مروری بر

نهج البلاغه



از جمله رفیقان این راه دراز باز آمده کیست تا با گوید باز

پس بر سر این دورا همه آرزو نیاز تا بیج نمائی که نمی آبی باز

خیام



آیت الله محسن غروی

توصیه اخلاقی

جاده اعتدال

همیشه احساس کنیم در جاده هستیم تا در بیراهه نیفتیم....
الْيَمِينُ وَالْيَسَارُ مَضَلَةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَةُ؛ یعنی چپ و راست گمراهی است و اعتدال همان جاده ایست که ما باید در آن باید حرکت کنیم، افراط و تفریط گمراهیست، در جاده تند روی خطرناک است، کندروی هم خطرناک است و باید حد اعتدال را رعایت بکنیم. در مسایل دینی، در مسائل اخلاقی، در مسائل معنوی، در همه شئون زندگی جادهی هموار همان اعتدال گرایست. نکته دیگر این است که همیشه احساس کنیم در جاده هستیم؛ انسان در تاریکی جاده رو گم میکند و به دره های خطرناک سقوط می کند، اما در روشنائی عقل، در روشنائی ایمان، در روشنائی عقلانیت، انسان جاده را گم نمی کند.

بنابراین در ماه مبارک رمضان از خدا بخواهیم که همیشه ما را در جاده نگه بدارد، حریم جاده را حفظ کنیم، مکروهات حریم محرمات هستند، تا جایی که می توانیم از مکروهات هم پرهیز کنیم که در محرمات نیفتیم؛ مستحبات حریم جاده ی واجباتند، تا جایی که می توانیم مستحبات را هم انجام بدهیم که واجبات را به راحتی امتثال کنیم ان شاءالله

برداشت فلسفی



حمید امیدی

جادهی سلامت

زمام اختیار ایمان و کفر را به آنها دادیم.....

ما راه را به او نشان دادیم یا سپاس گزار خواهد بود یا ناسپاس..... سوره انسان آیه ۳
مراد از جاده و راه آنست که هدایت، فقط مخصوص اهل ایمان نیست، بلکه به همه مردمان به نسبت ظرفیتشان با بشارت و انداز انبیاء عطا نمودیم؛

عطیه ای یکسان هم به مؤمن و هم به کافر، و زمام اختیار ایمان و کفر را به آنها دادیم.

«إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِنَّمَا كَفُورًا»

بنابراین مؤمن به حسن اختیار خود قبول ایمان کرد و موحد و سپاسگذار شد؛

و کافر به سوء اختیار، از این جادهی سلامت روی گردان شد و کافر و ناسپاس گردید.

خوب راه حقیقی کجاست؟

امام صادق می فرماید: مائیم سبیل خدا که به وسیله ما، مردم به سوی خدا هدایت می یابند،

که زیباترین عبارت برای بیان حقیقت این واقعیت، فراز زیر از زیارت جامعه کبیره است:

أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ

و همین سبک زندگی دنیای، رمز عبور از صراط اخروی خواهد بود.

پویا پایداری



تفسیر

"از راه به رهایی"

برای رسیدن به مقصد باید در مسیر "راه میانه" قدم گذاشت.....

از راه به رهایی می رسیم اگر در تشخیص راه از بیراهه به خطا نرفته باشیم. راهی که ما را به رهایی می رساند، همانی ست که زرتشت پیامبر ایران نخستین "راه راستی" می نامد. مولانا مسیر رفتن به رهایی را عمدتاً پر خطر می بیند؛ از نظر او "گر تو نقدی یافتن مگشا دهان هست درژه سگ های امتحان" "منطق الطیر عطار نیشابوری" هم که داستان مرغان در راه رسیدن به آشیانه سیمرغ در کوه قاف است، مدام تکرار خطرهای راه ست. انسان برای رسیدن به مقصد باید در مسیر "راه میانه" قدم بگذارد. علی(ع) بهترین راه ها را راه میانه می داند چنان که راست و چپ مسیر را منتهی به گمراهی و نرسیدن به مقصد می داند "الیمین و الشمال مضله و طریق الوسطی هی الجاده"

"گفت راه اوسط ارچه حکمت است" لیک اوسط نیز هم با نسبت است" مولانا

جاده عشق و مهربانی
در میدانی که فراخورتان نیست، می تازید گویی که مخاطب آن رهنمودها نیستید.....
خطبه ۸۲

آیا نه اینکه همان راهی که در نور دیده اند، می پویید و در همان جاده ای که کوبیده اند، می رانید؟ افسوس که به جای رشد به پوچی می گرایید و در میدانی که فراخورتان نیست، می تازید گویی که مخاطب آن رهنمودها نیستید. امام علی، بر طبق کتاب خدا و سنت رسول خدا و مشورت با خلق خدا، بدون آنکه ذره ای از جاده عدالت و انصاف، تدبیر و حکمت، مردم داری و خدمت و رعایت مردم، پا فراتر بگذارد، حکومت کرد. جاده عدالت و انصاف، جاده عشق و مهربانی، میان برهای امیر مؤمنان برای رسیدن به تکامل و بالندگی است... نقل شده در جنگ صفین، علی را دیدند که به سپاه دشمن چشم دوخته بودند و گریه می کردند؛ از علت گریه حضرت پرسیدند، پاسخ دادند: دلم برای کوچکی اینها می سوزد.

ولایت، همانی که خداوند متعال به واسطه اش دین را کامل و نعمت را تمام کرد... جاده ای مستقیم در ذهن را ترسیم می کند که از کره خاکی تا خود خدا کشیده شده... اهدنا الصراط المستقیم در تفاسیر، ولایت علی و اولاد او صراط المستقیم دانسته شده... شاید کسی گمان کند از روی تعصب این چنین برداشتی می شود، اما وقتی ذهن را از آلودگی و سنگینی، سبک می کنی و با دیده حقیقت جوئی می نگری، سخنان و مرام علی به طرز عجیبی، جای خودش را در روح و جانیت باز می کند. به وصیتش به مامورانی که برای گرفتن مالیات می فرستاد توجه کنید:

"چون امین تو اموال دولتی را بگیرد به او سفارش کن که ماده شتر و بچه اش را از هم جدا نکند و شتر ماده را چندان ندوشد که غذای بچه اش کم شود باید شتر خسته را آسوده بدارد و آن که آسیب دیده یا از رفتن ناتوان گردیده را آرام براند و چون بر آگیرها بگذرد، بر سر ایشان ببرد و راهشان را از زمین های سبز به جاده های خشک نگرداند و ساعت هایی را برای استراحت آنها بگذارد... الله اکبر از این همه عدالت و انصاف، چقدر روح آدمی از شنیدن این صحنه ها به وجد می آید... چقدر ضمختی و تاریکی و تنهایی بشریت امروز تشنه این بزرگیهاست..."

اللَّهُمَّ وَفِيهِ حِطِّي مِنْ بَرَكَاتِهِ وَسَهِّلْ سَبِيلِي إِلَى خَيْرَاتِهِ وَلَا تَحْرِمْهُ قَبُولَ حَسَنَاتِهِ يَا هَادِيًا إِلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ.

جاده های خودم

میخوام خلاص بشم از دست استعاره های پیش پا افتاده، سفر زندگی، جاده ی عمر، گذران روز و امثال اون.... اما حالا که در سی و چند سالگی به جاده فکر می کنم، گذشته از تداعی های معمول و مرسوم مثل سفر، گذر، از جایی رفتن به جای دیگر و همینطور گذشته از استعاره ها و تمثیل های دم دست که ذهن مستعد ما تمایل داره بلافاصله بهشون چنگ بیندازه؛ مثلاً جاده رو مثل مسیر زندگی دیدن و امثال اون، در ذهن خودم بلافاصله مفهوم امکان زاده می شه، به یاد میاد، من از همه ی جاده ها نگذشتم؛ نمیتونم هم بگذرم. شمار جاده هایی که از شون عبور کردم از کودکی تا به حال و احياناً از حالا به بعد عبور خواهم کرد، بارها و بارها کمتر از همه ی جاده های جهان؛ این که روشنه.

بارها و بارها کمتر از همه ی جاده هایی که ممکنه، ممکن بوده، می شده از شون عبور کنم. این از اون امکان هاست که همزمان آدم رو به وجد میاره و هم سرخورده اش میکنه. پس ناچارم میرا بودنم رو بپذیرم، فانی بودنم رو بپذیرم و به اینجا که میرسم میبینم به رغم اونچه که در ابتدا گفتم، که میخوام خلاص بشم از دست استعاره های پیش پا افتاده، سفر زندگی، جاده ی عمر، گذران روز و امثال اون؛ انگار که دوباره به همون ورطه افتادم. جاده های بچگیم رو به یاد میارم، که واضحاً همه از زادگاهم شروع می شد، یکی می آمد به پایتخت، یکی سوش دره و پرتگاه و خودش بر دامنه ی کوه. جاده ی دیگری که میرفت به سمت شهرها و شهرک های شمالی دیگه، دو سوش عمدتاً شالیزار، گاهی یک نمای دوری از دریا، با ساحل کناره. این ها جاده هایی اند که بیشتر دوست دارم و هنوز دلم میخواد بارها و بارها از شون رد بشم و انگاری این میل به بارها رد شدن از جاده وقتی هست، معنای خود جاده، شاید کار کرد خود جاده رو به نوعی به پرسش میگیره. چون که در تصور همه ی ما، جاده ها برای رسوندن ما از جایی به جای دیگرند، منتها فکر میکنم ترجیح من این باشه که، بیشتر از اینکه بخوام از مسیر جاده ای بگذرم، به ویژه حالا که گفتم و دیدیم ناچارم میرا بودن رو بپذیرم، بپذیرم که نمیتونم تمام جاده ها رو زیر پا بذارم، چه بهتر که جاده های شخصی تر، جاده های خودم رو پیدا کنم و نه اونقدر شتابان، شاید نرم نرمک و خوش خوشان، از شون بگذرم هر از گاه کنار بزنم در جاده ی خاکی، در یک جاده ی فرعی، شاید انحرافی و خیره بشم به ویرانه ها.



گفتگو

میلاذ کامیابیان

روز باقیست به پایان مهمانی



سفر آئینی

زینب یوسفی



میزان فرمان انسان

فرزین پور محبی

«مجمعه»

طبق سینی چوبی بزرگ غذای ماه رمضان در رضوانشهر و لاهیجان

در مناطق مختلف گیلان هر خانواده ای با توجه به توانایی مالی خود علاوه بر این که در طول ماه رمضان در خانه اش از روزه داران پذیرایی و برای آنها سفره افطاری پهن می کرد، گزیده ای از آن چه را که بر سفره ی افطار خود داشت در طبقی بزرگ که در گیلان به آن «مجمعه» گویند می نهاد و برای عبادت کنندگان و معتکفان در مساجد می فرستاد. این رسم هنوز در مناطقی از رضوانشهر و پاشاکی لاهیجان وجود دارد و انجام این رسم، نشات گرفته از این روحیه اعتقادی است که اگر افطاری بدهند برکت و روزی خانواده زیاد خواهد شد و در ثواب روزه خورندگان شرکت خواهند داشت. همچنین «مجمعه» از آداب و رسوم دلنشینی است که در مناسبت های مختلف مذهبی در میان اهالی روستا ها رواج دارد، در انتهای مراسم «مجمعه» های متنوع از خانه های اهالی که بسته به توان مالی آنها تهیه شده در سفره گذاشته می شود و همه به نوعی هم میهمان و هم میزبان هستند البته گیلانیان علاوه بر فرستادن افطاری به مساجد، این عمل را هنگام سحر و برای تامین غذای سحری مبلغان دینی که در ماه رمضان در مساجد مستقر بودند هم انجام می دادند.

از دیگر آیین های جالب توجه مردم استان گیلان فرستادن افطاری توسط داماد به خانه عروس است، مطابق این سنت دیرینه در ماه رمضان جوان دارای نامزد، باید افطاری نامزدش را به خانه پدر عروس بفرستد. این افطاری شامل نان محلی، خرما، فرنی، حلوا ی ترک (کاجی)، سبزی، پنیر و انواع میوه ی فصل بوده است. خانواده عروس از این افطاری برای آشنایان و نزدیکان خود می فرستادند و آنان نیز در پاسخ، هدایایی که بیش تر، وسایل خانه بوده است به خانواده ی عروس می دادند که جزو جویزیه ی عروس محسوب می شد.

آپشن سوراخی

خوبی جاده ها این است که بازند و دراز.....

میزان فرمان انسان با دعای روز نوزدهم ماه مبارک رمضان

قرار گرفتن بر سر دو راهی؛ آپشن سوراخی نیست سر راه هر زنده ای در مسیر زندگی است! آدرس یک راه درست و روبراه؛ پر «دست انداز» است و به این آسانی ها «راه دست» هیچ انسانی نیست. یعنی در دست کسی یک کاغذ با یک نشانی بی پروبرگرد نیست! «راه بلد» که نباشد برای آنکه نشوی «زابراه»؛ «راه به راه»؛ «راه و بی راه» می روی و برمی گردی و اسم این رفت و برگشت را می گذاری: آزمون و خطا؛ خوبی جاده ها این است که بازند و دراز؛ اما بدی شان هم این است که درازند و همیشه به هر طرفی باز...

فاصله «سر به راه شدن» و «سر به هوا شدن» از یک «سر کار گذاشتن» هم کمتر است. «سرسری» بگیری «سر به سرت» می گذارند و سر می خوری به ته چاه! از «دست روی دست گذاشتن» شروع می شود و می رسد به «رودست خوردن» و با «پشت به دست زدن» تمام میشود کار! پس باید به بهانه ای مدد خواست از یک راهنما و چه کسی بهتر از خدا آنهم در ماه ماهی همچون ماه مبارک رمضان!

با زبان روزه، نه عطش؛ آتش تندتر می شود حواست جمع تر و دقتت به پیشنهاد سر آشپز بیشتر می شود؛ جرعه ای آب در چشم یک تشنه؛ دریا می شود و همین؛ رمز برکت این شهر و حال و روزمان در این ماه می شود. یعنی هدایت صددر صد نیازمندی همچون ما با ضمانت و کلی راندمان! «قدر آب را لعل لب خشکیده می داند» و در این ماه است که؛ لب خشکیده را لعل می نامند. پس دوباره برمی گردیم به مفاد دعا و پیام های درخواستی مستتر در آن؛ یعنی خواستن از خدا برای هموار کردن راه به امید رسیدن به نیکی ها و گرفتن ویزا برای دور زدن تحریم خیر و برکت ها و البته در کنار اینها بودن خودمان در پای کار و نه ماست بودن به بهانه ای مانند سست بودن ایمان و درد کردن دندان و شکستن فنجان و راست نبودن راه!

خدایا، در این ماه بهرام را از برکت‌هایش کامل گردان و راهم را به سوی نیکی‌هایش هموار نما و از پذیرفتن خوبی‌هایش محروم مساز، ای هدایت کننده به سوی حق آشکار.

گردآوری:

ارشیا عبدی



از دیدگاه شما



زمینی که به ما جامی دهد تا در آن حرکت کنیم. از موقعیتی به موقعیت دیگر رفتن نه لزوماً موقعیت فیزیکی، میتواند جایگاه فکری باشد، نیازمند مسیری است که حتی ممکن است پنهان باشد اما با کسب آگاهی میتوان این مسیر را نمایان کرد و به موقعیت بعدی رسید.

جاده، به نظرم نماد تلاش برای رسیدن به هدف هست و انتخاب جاده مهمه تویه زندگی، مسیری که یا راهش به مقصد منتهی میشه یا به ناکجا

جاده قدمگاهی که میتونی فارق از هر غم واندوهی فقط و فقط به خودت فکر کنی

زندگی دقیقاً مثل جاده هست، پستی و بلندی داره، تاریکی و روشنایی داره، اما اون چیزی که باعث میشه اگر در این جاده گم شدیم دوباره به مسیر اصلی برگردیم ایمان و امیده

تو زندگی جاده های است که پیچ و خمای زیادی داره باید این جاده هارو آرام طی کنیم که به خطر نیفتیم

جاده

جایی از تاریخ که تعداد کمی از انسان‌ها باقی مانده‌اند و هیچ چیز شبیه دنیای حال نیست....

کتاب جاده با نام اصلی The Road داستانی درباره‌ی آخرالزمان است. در جایی از تاریخ که تعداد کمی از انسان‌ها باقی مانده‌اند و هیچ چیز شبیه دنیای حال نیست، پدر و پسر باقی مانده‌اند. پدر و پسر پس از انفجار اتمی در آمریکا جزو معدود افرادی هستند که زنده مانده‌اند. آن‌ها باید تلاش خود را انجام دهند تا نشانی از حیات پیدا کنند. اطراف پدر در داستان این‌گونه توصیف شده است: «نگاهی به دره‌ی پایین انداخت. همه چیز غرق ظلمت بود. بر فراز خاک تیره، خاکستر نرم، چرخان و رها می‌ورزید. قسمت‌هایی از جاده که آن پایین از لابه‌لای درختان مرده دیده می‌شود. در جستجوی چیزی بود که رنگی داشته باشد؛ ردی از دود پایدار.»

تنها دارایی پدر یک تفنگ و یک چرخ دستی است، او به همراه پسرش به سمت جنوب حرکت می‌کند تا از انسان‌هایی دیگری که باقی مانده‌اند، در امان بمانند. انسان‌های دیگر در این داستان ویژگی‌های انسانی را فراموش کرده‌اند و تنها پسر بچه در این داستان، نمادی از انسان پاک و نیک سرشت است. شخصیت‌های داستان در کتاب جاده اسم ندارند و آن‌ها با اسم مرد، پسر بچه، مادر، دزد، مرد غریبه و پیرمرد معرفی می‌شوند. کتاب جاده اثر کورمک مک کارتی، توسط صنوبر رضاخانی و در نشر مروارید منتشر شده است.



بهاره راد

معرفی کتاب

حسین رهاد



داستان کوتاه

ترباک

«خودت یه جا قایم کن و کم کم بهش بده تا کسی دیگه توی خونه پیدا بشون نکنه»

زهره شماره‌ی خانه‌ی عباس را گرفت و خدا خدا می‌کرد که اشرف تلفن را بر ندارد. بعد از دو سه بار صدای بوق عباس تلفن را برداشت و با صدای خواب‌آلودی گفت: «سلام. بفرمایین.» زهره گفت: «سلام برار. خوبی؟! سلامتی؟!» عباس با شنیدن صدای زهره سعی کرد خودش را سردماغ نشان دهد و گفت: «قربون شما. چخبر از شما خواهر؟! زهره که دید بحث به درازا کشیده می‌شود گفت: «پاشو بیا خونه‌ی ما. کارت دارم. تنها بیا. خداحافظ.» و تلفن را قطع کرد. عباس به فکر فرو رفت و با خودش کلنجار می‌رفت تا ببیند زهره ممکن است چکارش داشته باشد. عباس تمبون خانه را در آورد و شلوار فاستونی خاکستری را با پیراهن گرمی رنگ پوشید و به سمت خانه‌ی زهره راه افتاد. نخ کنار در خانه‌ی کلب شکرالله را کشید و در باز شد. جلوی در حال خانه یاالله کرد و وارد شد. زهره در دوقدمی‌اش ایستاده بود و با دیدن عباس به او دست داد. عباس از همان اول که قیافه‌ی زهره را دید فهمید که او حالت طبیعی ندارد و دلواپس چیزی ست ولی هر چه خاطرات و اطلاعاتش را مرور کرد نتوانست حدس مشخصی بزند. عباس گفت: «خوب خواهر. الکی حرف اضافه نزنیم. قضیه چیه؟!» زهره هم انگار که در آن لحظه فقط یک چیز در دنیا بود که می‌خواست بگوید گفت: «قضیه شکرالله. شکرالله.» عباس توی دلش خوشحال شد که قضیه مستقیماً به او مربوط نیست. عباس گفت: «خوب شکرالله چی شده؟ مریضی چیزی شده؟» زهره گفت: «نه بابا. مریض که نشده... ولی، اونقدر ترباک کشیده که دیگه طبیعی شده و همه یادشون رفته.» عباس گفت: «آها اون.» و زهره ادامه داد: «البته راست و حقیقتش منم چندسالیه که عادت کردم بهش، ولی بچه‌ها که آخر هفته‌ها میان این جا دلشون نمی‌خواد باباشون یکسره خمار باشه. بعدش هم اون روز یکی از نوه های فضولم یه تیکه از جنسای شکرالله رو پیدا کرده بود و قوز بالای قوز شد.» عباس ته دلش راضی نبود در کار کسی دخالت کند برای همین دلش می‌خواست طوری که زهره ناراحت نشود از زیر کاری که قرار بود به او واگذار شود شانه خالی کند. برای همین با لحن مصالحه‌کارانه‌ای گفت: «خواهر. شکرالله شصت و خورده‌ای سالشه و از جوونی می‌کشیده. بنظر من که سر به سرش نذار. ممکنه حتی بمیره اگه ترک کنه ها. به اون توله بچه‌هاتم که به تریش قباشون بر خورده چون باباشون سیم می‌زنه بگو قبل از این که اونا باشن عباس همین جوری بوده و نمی‌خواد برایش تعیین تکلیف کنن.» سپس صدایش را آرام کرد و دست بر شانه‌ی زهره گذاشت و گفت: «از اون گذشته جنساشو خودت یه جا قایم کن و کم کم بهش بده تا کسی دیگه توی خونه پیدا بشون نکنه.» زهره که آرام شده بود، نفس راحتی کشید و گفت: «دستت درد نکنه عباس. خیلی لطف کردی.» عباس هم شانه‌هاش را بالا انداخت و ژست خیرخواهانه‌ای گرفت و گفت: «کاری نکردم خواهر.» و برای این که مبدا دوباره گیر بیفتد سریع از جاش پا شد و خداحافظی کرد.

بوی سجاده خونین کسی می آید. !!

شرفیاری

به خدای کعبه رستگار شدم

فرا رسیدن ایام سوگواری امیرالمومنین امام علی (ع) تسلیت باد.